

مطلب سی و پنجم _ وقایع ادرنه

قوله تعالی : این روزها در ادرنه ساکنیم اگر چه شهر بزرگیست و مملکت وسیع و لکن قلب را از مفارقت دوستان قرار و سکونی نه و اضطراب قلب جمیع امور را مضطرب و پریشان نموده ... هر روز از کوهی مرور نمودیم و بکوه و جبل دیگر وارد شدیم صد هزار صحرا طی نمودیم و از صد هزار جبل گذشتیم چه چیزهای ندیده دیده شد و چه امور نشنیده مسموع افتاد اسیری باین جلال نشنیدیم و ذلت باین عزت ندیدیم در ظاهر بکمال عزت و جلال و سلطنت بودیم اگر چه در میان اعدا مبتلا بوده ایم قدرت و غلبه سلطان حقیقی در این سفر مشهود بود و بعد از طی جمیع این مراتب مذکوره ببحر رسیدیم سبحان الله از تموجات بحریه و اریاح مختلفه و این اطفال صغیره دیگر معلوم که چه گذشته و چه روی داده تا اینکه باعانت بحر اعظم از بحر اصغر گذشتیم و بساحل بحر که مدینه^۱ استانبول باشد وارد شدیم و از آنجا بکالسکه نشستیم و بمنزلیکه معین شده بود از جانب دولت رفتیم و چهار ماه در آن مدینه^۲ غیر منیره ماندیم و ثمره^۳ شجره^۴ الهی ورقه سدره^۵ ربانی را در آن محل ودیعه گذاشتیم و از آنجا مثل اسرا بشهر دیگر که موسوم بادرنه است وارد شدیم اسیری چهل روزه شنیده شده و لکن شش ماهه شنیده نشده بود در جمیع این مدت جمعی از اطفال سقیم و مریض بوده اند تا اینکه در خلف قاف مقیم شدیم و حال غریب و فرید و بی مونس و یار و بی مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایام را بسر میبریم ...